

دانشگاه تهران ۱۳۹۲

زایم و سران دی

لذ: خون تن

مارکتیه و بیخ برید این یکدیگر را راست که بر برگم نخواستید کرد

بار آرزای تو بودم و صومل از آن خون تن است

که سرایه حاودانی است مار  
بغور زنده جان خون من خود رفت  
که گنجهی ز سینه ان لذر او است  
زودیدن و ما رفتن با ما است  
هم جایی آن زود و مال کسبه  
بگرید از شمع و چرا سراج  
لعبودن در سینه مدینه رنج  
هم دنیا، هم آنجا و چرا که بود  
زود تخم بر جود نقد تخم

سوزگار یکی بگو صیت مار  
نترس ما که در میان دانم گفت  
که موی خود را بداره دوست  
من یا نراندنم اندر کجاست  
چو شد مهره مال گفتد بر کسبه  
نماند ناگنده حاشی ز مانع  
بد بود در دل پیر امید گنج  
گیا و آرم و بیل کننده زود  
قصدا در آن سال از آن فریستم

نشد گنجهی پیر اول نشان

ضناک خون بد گفتد که گنجهی

م. ب. صفی ۵

صحن از افزون آن است  
با رعایت به چیز مکرر است

حیثه و کثرت سنگ

صدایند یکی حیثه از کوسید  
نبرها غنچه گفت با سنگ گشت  
ضباب اصل کس گران بود  
نخبندیم از سیل دریا گرام  
نشد از عشمه از باغ سنگ سرد  
سپه کند و کاویه دکوش نمود  
ز کوشش به چیز خواهی رسید  
سروها رنگ باغر و اسیدوار  
گویی با درایت در کار

میره گشت تا که سنگی دهار  
کریم کریم را مهله ای سنگ گشت  
رذش سپه گشت حور الاله  
کشی تو که پیش تو صمیم ز جایی  
سنگیدن در اسناد و اوام کرد  
کفر آن سنگ خارا رمی بر گود  
به چیز خواهی که ای رسید  
که از ناس چیز رنگ ناند بسیار  
سودا هل پیش تو در سوار

اقتراع

کوه - راب

مردمان نزدیک حویل کوه که هر چه نزدیک تر شوند عظمت آنان بیشتر است و هر چه دورتر  
دردم حویل سرانند که هر چه نزدیک تر گردند عقارت و نافرمانی آنان بیشتر باشد.

موضوع خند در مجمع دانشکده علم است در نظم آن اقتراع امر از اصفیاء معلوم است

که خانه مجرای معلوم  
لاهم بیشتر شوئی محرم  
تا بدیند و قدرشال مکتوم  
قدرشال بیشتر شود معلوم  
گفته از صمیم است نس و نجوم

حویل سرانند سفلیان از دور  
هر چه نزدیک تر نور مویان  
زاد مردان ز دور همچون کوه  
سویان بیشتر نور نزدیک  
گر خیمت بحکم خود آینه

۲۰۷

صفحه ۵۹۹

این تغزل ضمیر در مقابل تغزل حکم استاد رودکی نگاره که  
صدر این قلمت سترجیه است گفته شده

غزل را عجب آیه از این بنید	وز آن گویندش بدل آرمه
می از آن برداره روان دوش	وز آن گویندش بنیدش دل آرمه
در آنجا عروس بود لگو	مراوان غزراست اندر این بنید
فدائش که نخر آفرید غلی	بوقام عجزش شود پلید
بیا برویندا که کرد پست	سراپگر آرمی بنا فرید
	بیا جان گرا که شکرید
	بیا دردش رفا که می خورد
	بلید می بجان در بر آئید

وزن غزل «مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل»

مجله دانشکده آرمی سال ۱۹۱۸

مجله شماره

کدام ملت از همه با سعادت تر است ؟ ملت که قانون دارد.

از آن با سعادت تر ! ملت که قانون او جهان دارد

از آن سعادت تر ؟ ملت که در قانون او تبعیض نیست

از او سعادت تر ؟ ملت که هیچ قانون مجتاهد نیست

۲۰ ب

صفحه ۱۷ شماره ۴

درد روی زرنی مار رفتی - سه شپه روی شاف نور رفتی

تن روغن رزه با رفعت و نور - سال لاله رشید رفتی

سال لرزد و تب با جسم مجموع - زمستان زو آب لور رفتی

کبوه ببقون بی رفتائی - شبانه با دو چشم کور رفتی

بهرمن زهنر سنت خودن - پیاره راه آس خور رفتی

نبرد من هزاران مار قوستر - که یک صفت با رفور رفتی

۲- ب

شماره ۲۸۷ شماره ۵

صباح

ز صحن و قوی تو بریح کم نخواهد شد  
کسی بصد غزال غم نخواهد شد  
کنها سواد بگوت قسم نخواهد شد

اگر تو رفیق گشتی ستم نخواهد شد  
تو مایه باشی بروی آبی جی و مملکتی  
اگر بر آن سر آبی ماه رو که روز مرا

برگ گل

د آن بیس خوش لایحه غزل خوانی است  
هر صبح به شمع در به همان می است

من برگ بگم مانع سینه دل می است  
نوباد به شب که شمعش غم خوانند

سند

سوز از عمرت بر کرد  
بافت در تیر بر کرد

بافت در دستانت مرغ  
بزرگ بر چه بتر گویند

رامین گل و لاله

از دامن که لاله ناگه بر جفت  
بافوق در دیده گزین فراد

گلگون رخسار و تنه سبزه در دست  
از خاک بیرون آمد در پرستش

۲- ب صفحہ ۴۵

گل زگس

بر دامن دست ، سبز آن نرگس است  
گزین مخزون ، در انتظار لبی

صیقل برده دلنری صافی در دست  
از گود بیرون آمد و بر لبه نشاند

۲- ب صفحہ ۴۷